انقلاب اکتبر، تراژدی یا امید؟

آیا امروز انقلاب روسیه اهمیتی دارد؟

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۸۶۲۹

کارگران اعتصابی کارخانه پوتیلوف در اولین روز انقلاب فوریه ۱۹۱۷

"دوست من، تئوری خاکستری است. اما درخت جاودان زندگی سبز است.»

گوته، فاوست

کارنامه انقلاب روسیه را می‌توان در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: زاده جنگ جهانی اول، فاتح جنگ جهـانی دوم و مغلوب جنگ سرد. اما آیا این جمله اهمیت انقلابی بزرگ که تقریباً تمام ساکنین این کـره خـاکی را بـه نحـوی،

مثبت یا منفی، مورد تأثیر قرار داد ، را بیان می کند؟ اکنون، انقلابی که گدازه‌های اتشفشانی آن به دوردست‌ترین اکناف جهان نیز رسید، آرام گرفته است. زمانی نیروهای مترقی در مورد اهمیت و عظمت آن هیچ شکی نداشتند اما امروز در کشور زادگاهش، در صد سالگی آن مقامات دولتی سکوت را اختیار کرده‌اند. در دل بسیاری از ما، شک و تردید در مورد ان وجود دارد. احساسی دوگانه، احساسی که قابل بیان نیست و ما اغلب با ان در خلوت تنهایی خود کلنجار می‌رویم. گیجی و درماندگی پوتین و مقامات روسیه قابل درک است. برای انان، دفاع از استالین از موضعی ناسیونالیستی نه تنها آسان بلکه امری ضروری است، اما انقلاب اکتبر و لنین در هم تنیده شده‌اند، و پیوند لنین با ناسیونالیسم کنونی روسی کار ساده‌ای نیست. از همه مهمتر، اکتبر پیام‌اور تغییر بود، و الهام‌بخش انقلابیون. طبعا، در روسیه شبح انقلابی که نویدبخش تحول است و می‌تواند صور اسرافیل بیداری مردمان ازادی‌خواه شود، برای مقامات چندان جذابیتی ندارد. اما، نگرش منفی ما نسبت به آن از کجا سرچشمه می گیرد؟ به خاطر خشونت مرگبار آن است؟ یا خیانت به عهد؟ آیا می‌توانست سرنوشتی دیگر یابد؟ آیا شکست یک انقلاب، موجب بی‌اهمیتی و فراموشی آن می‌شود؟

زمانی کانت در مورد اهمیت انقلاب فرانسه نوشت: "چنین پدیده‌ای در تاریخ بشر هرگز فراموش نخواهد شد...اگر چه انقلاب شکست خورد، اما پیشگویی فلسفی آن قدرت خود را از دست نداده است. زیرا این رخداد اهمیت زیادی دارد، با منافع بشریت پیوند دارد، و نفوذ آن در همه نقاط جهان انقدر زیاد است که در شرایط مطلوب برای بازگشت به تلاش‌هایی از این نوع، به حافظه مردم بازمی‌گردد."

اما برای تاریخ‌نویسان رویزیونیست که تمام اهمیت انقلاب فرانسه به گیوتین ختم می‌شود، انقلاب اکتبر نیز فقط پیام‌اور مرگ بود و دیگر هیچ. نیل فرگوسن در مورد انقلاب اکتبر چنین نوشت: "دو اپیدمی در سال ۱۹۱۸ جهان را درنوردید. اول انفلونزای اسپانیایی...و دیگری اپیدمی بلشویسم بود که زمانی به همان اندازه، مسری به نظر می‌رسید و در نهایت به اندازه انفلونزا مرگ‌اور شد." (نیل فرگوسن، جنگ جهان).

در طی نیم قرن گذشته، برخی از تاریخ‌نگاران تلاش داشته و دارند که تاریخ انقلابات گذشته را تغییر دهند. این موضوع به خوبی در مورد مورخین رویزیونیست و انقلاب فرانسه مشهود است. در بحبوبه جنگ سرد، ارائه تفاسیر متضاد از سوی طرفین درگیر این جنگ، آمریکا و شوروی، موجب مباحث زیاد، و در نهایت پخش برخی از شایعات نادرست گشت. طبعا، همه ما با عینک ایدئولوژیک خود، اعم از خواسته یا ناخواسته، به سیر حوادث گذشته، به ویژه حوادث بزرگی که از همان ابتدا با مخالفین و طرفداران بسیار مصممی روبرو شدند، نگاه می کنیم. این امر شامل همه، از جمله نویسنده این سطور نیز می‌باشد.

در نشریه اینترنتی ایران امروز ، چند تن از نویسندگان محترم سعی کرده‌اند با نزدیک شدن به صدسالگی انقلاب، به توضیح نظرات خود در این مورد بپردازند. مثلاً خانم طاهره بارئی در طی چند مقاله مفصل ، در مورد انقلاب روسیه، پاکسازی‌ها و جنایاتی که در اتحاد شوروی در طی مدت طولانی در جریان بود، و رابطه ایران و روسیه به بحث پرداخته‌اند. این مقالات در موارد زیادی بسیار آموزنده و خواندنی هستند، اما گاهی برای برخی از گفته‌ها و احکام دلایل قابل پذیرشی ارائه نمی‌دهند . مثلاً ایشان در مقاله «گفتید پوپولیسم؟ بله! از خیلی وقت پیش» از جمله به توضیح این موضوع می‌پردازند که انقلاب ۱۹۱۷ یک کودتا بود: "سال پیش رو یعنی ۲۰۱۷ صد

سال از کودتای اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه می‌گذرد. بله درست شنیدید نگفتم، انقلاب اکتبر گفتم کودتا. چرا؟» و یا اینکه «انقلاب ۱۹۰۵ کشته بسیار داد اما انقلاب خشنی از آن نوع که لنین می‌خواست نبود» (همانجا). به عبارتی از نظر ایشان انقلاب ۱۹۰۵ موفق بود. انقلابی «که با پیشگامی حزب مشروطه دموکراتیک، انقلابی رفرمیست است و انقلابیون از نتایج و دستاورد تظاهرات و جنبش خود راضی‌اند ، مگر افراطیون رادیکال، از جمله شاخه بلشویک وابسته به لنین که به هیچ چیز جز رسیدن به خواسته‌اش که براندازی تزار و قدرت بخشیدن به خلق...انهم از راه اعمال ترور و خشونت راضی نیست. توقع داریم در این انقلاب از آنچه دوازده سال بعد به غلط خود را انقلاب نام نهاد، آثار چهره‌های مهم را ببینیم. اما نمی‌بینیم."

بعد از این حکم در مورد انقلاب ۱۹۱۷ ،خانم بارئی در نهایت به حکم دیگری در مورد انقلاب ۱۹۰۵ می‌پردازند. اما علت انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چه بود؟ ایشان توضیح می‌دهند: "یکی از تاریخ‌نویسان در بررسی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پس از بیان وضعیت اقتصادی و فرهنگی و انواع نارضایتی‌ها، با تردید می‌گفت، ولی این‌ها برای چنین انقلابی کافی نبود. او هم حس کرده بود چیز دیگری در این میان می‌بایست توانسته باشد، فتیله شمع را روشن کرده، پرتوافکنی کرده باشد. به نظر من این، همان انقلاب مشروطه بود. مردم مسکو و سنت‌پترزبورگ بی‌تردید می‌شنیدند که تزارشان دارد به ایران برای حمایت از شاه قاجار نیرو می‌فرستد. هر چند تاریخ‌نویس‌هایی که من مطالعه کردم، چیزی ننوشته بودند. خبر انقلاب مشروطه ایران و حتی از آن پیشتر، جنبش تنباکو و رشد آگاهی و شعور و تحول‌خواهی مردم ایران حتماً از طریق همسایگان ایرانی تبار به اقصی نقاط روسیه رسیده بود." و در نهایت نتیجه گرفته می‌شود : " حضور بال دموکراتیک در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که خود را مشروطه دموکراتیک معرفی می‌کند هم برای جذب رادیکال‌ها و سوسیالیست‌هاست و هم روسی کردن مشروطیتی‌ست که از ایران می‌امد» (طاهره بارئی، گفتید پوپولیسم؟ بله! از خیلی وقت پیش، ایران امروز)

البته من نیز در اینکه خانم بارئی نتوانسته‌اند تاریخ‌نویسانی را پیدا کنند که نظرات ایشان را در مورد ریشه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تائید کنند، شکی ندارم! دلیل آن نیز بسیار واضح و روشن است: انقلاب مشروطیت ایران ، پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه رخ داده است و نه قبل از آن و با هیچ شعبده‌بازی نیز نمی‌توان از انقلاب مشروطه ایرانی دومی را نتیجه گرفت! انقلاب روسیه در دسامبر ۱۹۰۴ با اعتصاب در کارخانه پوتیلوف آغاز شد و در یک‌شنبه خونین آن در ژانویه ۱۹۰۵ عده زیادی در پتروگراد به قتل رسیدند. مشروطه، درست یک سال بعد در دسامبر ۱۹۰۵ در بازار تهران با تنبیه چند بازرگان به خاطر گرانفروشی کلید خورد. (ویکیپدیای فارسی شروع جنبش مشروطه را ژوئن 1905 می‌داند که در هر حال مدتها بعد از شروع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه است)

این انقلاب مشروطه ایران است که تا حدی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ قرار گرفت. انقلابیون تبریز با انقلابیون باکو در تماس بودند. محمد امین رسول‌زاده از قفقاز به ایران امد. بنا به گفته ماشالله اجودانی "در سال ۱۹۰۴ میلادی [برابر با ۱۲۸۳ هجری] یعنی نزدیک به دو سال و نیم پیش از اعلان مشروطیت، پایه‌های سوسیال‌دموکراسی ایران با ایجاد حزب "همت" در بادکوبه استوار گردید" (ماشالله اجودانی، مشروطه ایرانی). این حزب شالوده حزب اجتماعیون-عامیون را نهاد. دبیرحزب همت نریمان نریمانوف بود که از رهبران اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای تشکیل آن بود. همچنین احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران می‌گوید که ایرانیان

قفقاز، یک سال پیش از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی از روی مرامنامه حزب سوسیال‌دموکرات روسیه دسته خود را بنیان نهادند. پیشوای انان نیز نریمان نریمانف بود. علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی همان مرامنامه را به فارسی برگردانند و انجمن معروف به «انجمن غیبی» را ایجاد کردند. (به نقل از کتاب اجتماعیون‌عامیون نوشته سهراب یزدانی). ضمناً تاریخ‌نگارانی چون ادوارد براون، تقی‌زاده و امثالهم در مورد رابطه بین این دو انقلاب، البته از جهتی عکس، توضیح داده‌اند. طبعا انقلاب مشروطه، انقلابی بود با پایه‌های کاملاً ایرانی و با خواسته‌هایی مشابه بسیاری انقلابیون کشورهای دیگر مانند فرانسه و روسیه... در مورد دلایل انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به جز دلایل اجتماعی و اقتصادی، می‌توان از شکست روسیه در جنگ با ژاپن نام برد، که جای بحث آن در اینجا نیست. ضمناً در همین رابطه، گفته می‌شود که لنین در مواردی روزنامه ایسکرا را از طریق برلین به تبریز و سپس باکو می‌فرستاد. البته فکر نمی کنم این فاکت در مورد یک روزنامه لنینی، مد نظر خانم بارئی باشد.

آقای فریدون خاوند در مقاله دیگری در ایران امروز، نیز ضمن ارجاع به مقاله خانم بارئی، با تکرار برخی از گفته‌های ایشان در مورد «کودتای» ۱۹۱۷ از خطربازگشت به لنین و لنینیسم یاد می کنند و به درستی خواهان بررسی انقلاب اکتبر، در پرتو مطالعات جدید هستند، اما در عین حال برخی از اتهامات درست و نادرست قدیمی را تکرار می کنند (فریدون خاوند، در استانه یکصدمین سال پایه گذاری "امپراتوری سرخ"، ایران امروز). آقای جمشید اسدی نیز در مقاله خواندنی دیگری، ضمن بررسی روند ده ماهه بین انقلاب فوریه و اکتبر نتیجه می گیرد که «در بازه‌ای ده ماهه، از میان همه جریان‌های اپوزیسیون، نیرویی به قدرت رسید به مراتب خشن‌تر و مستبدتر از حکومت سرنگون شده تزاری." (جمشید اسدی، اپوزیسیون هموند نظام!، ایران امروز)

برای آنکه به برخی از پرسش‌ها یا نظرات این دوستان پاسخ گفته شود و نیز به خاطر لبیک گفتن به ایده جالب آقای خاوند در مورد بررسی انقلاب اکتبر در پرتو مطالعات جدید، در اینجا به خلاصه نظر برخی از صاحب‌نظران در مورد چند نکته یاد شده بالا پیرامون انقلاب اکتبر می‌پردازم.

انقلاب فوریه

استفن (استیو) اسمیت در کتاب خود ، «روسیه در انقلاب: یک امپراتور در بحران، ۱۹۲۸-۱۸۹۰ ، دلایل شروع انقلاب را فقط از زاویه بحران عمیق اقتصادی و شکست جنگ نمی‌بیند، بلکه برخی از دلایل آن را به نیم قرن پیش از انقلاب نسبت می‌دهد. بعد از رشد صنعت از دهه ۱۹۶۰ به بعد و به ویژه از ۱۸۹۰ ، طبقات جدیدی در جامعه بوجود امدند. در همین راستا ارتش نیز مدرنیزه شد. در نتیجه این تحولات طبقه کارگر، سرمایه‌دار و طبقه متوسط شکل گرفتند، و این امر بتدریج منجر به تزلزل در پایه‌های اشرافیت و اتوکراسی تزاری گشت. تقاضا برای حقوق مدنی و سیاسی به ویژه از طرف طبقات میانی و سرمایه‌داران، و بهبود وضعیت معیشتی و کاری از سوی کارگران و دهقانان بشدت افزایش یافت. این خواسته‌ها، بعد از شکست روسیه در جنگ با ژاپن به انقلاب ۱۹۰۵ انجامید. در همین سال نیکلای دوم وعده تغییرات بزرگی در حقوق سیاسی و مدنی داد که بسیاری از انان در حرف باقی ماندند. با آغاز جنگ، بخشی از الیت و نخبگان امیدوار گشتند که امکان تحقق

وعده‌های انجام‌نشده ۱۹۰۵ بیشتر خواهد شد، اما به زودی تمام این آرزوها بر باد رفت و نیکلای با توجه به اینکه بیشترین وقت و نیرویش را صرف جنگ می‌کرد، وظایف دولتی خود را نه به نخبگان بلکه زن خود الکساندرا که بشدت تحت تأثیر دهقان‌زاده «مقدسی» به نام راسپوتین بود، سپرد. راسپوتین در نگاه همه مردم، از پایین تا بالا، به عنوان نیروی شیطانی تلقی می‌شد و پس از چندی توسط عده‌ای از اشراف به قتل رسید. در روسیه، درست مانند انقلاب ایران، از آنجا که بخش اعظم قدرت در دست یک نفر که اتوکراسی را نمایندگی می‌کرد متمرکز شده بود، سقوط وی منجر به سقوط اتوکراسی شد که نتوانسته بود رفرم‌های وعده داده شده را به اجرا گذارد.

مشارکت کامل در جنگ باعث سقوط اقتصاد، قحطی و تلفات انسانی فراوانی گشت. یک سال قبل از شروع جنگ، روسیه بزرگترین صادرکننده غلات جهان محسوب می‌شد، اما پس از جنگ بسرعت وضع عوض شد. در حدود ۱۶ میلیون نفر به خدمت ارتش در امدند، افرادی عمدتا جوان که از بازار کار خارج شدند و خود سربار جامعه گشتند. قسمت زیادی از تولیدات صرف نیروهای نظامی می‌گشت. بنا به گفته اسمیت که به انقلاب بیشتر از زاویه تحولات اجتماعی نگاه کرده است، انقلاب فوریه نه نتیجه مستقیم شکست‌های نظامی بلکه ترکیبی از نارضایتی مردم از تزار، اشراف و نخبگان، قحطی و فشار زیاد جنگ بر فرودستان جامعه بود.

به تقویم آن زمان روسیه که ۱۳ روز با تقویم بسیاری از کشورهای دیگر فرق داشت (اختلاف گاه‌شمار گریگوری و یولیانی)، در روز ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ انقلاب آغاز شد. در واقع، آن روز مصادف با ۸ مارس روز جهانی زنان بود. در پتروگراد، هزاران زن کارگر و خانه‌داربرای اعتراض به قحطی نان به خیابان‌ها ریختند. روز بعد کارگران کارخانه پوتیلوف که کارفرمایان مانع ورود آن‌ها به کارخانه شده بود، اعتراضات خیابانی را ادامه دادند و با اینکه بلشویک‌ها در منطقه ویبورگ که مرکز چپگرایان بود آمادگی داشتند، اما درواقع انقلاب به شکل خودبخودی آغاز شد و همه احزاب سیاسی ، حتی بلشویک‌ها را غافلگیر نمود. در عرض دو روز تظاهرات، خواسته برکناری تزار و جنگ به خواسته اصلی تبدیل گشت. در نتیجه ادامه تظاهرات عده زیادی ، چند صد نفر، در روز سوم به قتل رسیدند. اما در عرض یک هفته در پتروگراد ۱۷۰ هزار نفر از سربازان به اعتراض و شورش پیوستند. در ۲۷ فوریه، فعالینی که در کمیته صنایع جنگی بودند، با توافق با نمایندگان سوسیالیست در دوما تصمیم به ایجاد شوراهای کارگری و سربازان را گرفتند.

در ۲۷ فوریه کمیته‌ای توسط لیبرال‌ها به رهبری میخائیل رودزیانکو در دوماً تشکیل شد که در نهایت دربار را متقاعد کرد تزار را مجبور به استعفا نماید. در این زمان تقریباً همه بر سر رفتن تزار و تغییرات در عرصه اقتصادی و مدنی توافق داشتند. برای آنکه میزان نفوذ رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها ، در انواع مختلف ان، درک شود کافیست به این جوک که در آن زمان دهن به دهن می‌گشت، توجه کرد: تزار در نظر داشت برای حفظ امنیتش از لباس مبدل استفاده کند، از این رو به گماشته خود دستور تهیه لباسی عادی برای استتار را می‌دهد، پس از چندی گماشته با یک لباس ساده سبزرنگ، شبیه لباس نظامیان برمی‌گردد. تزار با عصانیت لباس را پرت می‌کند و می‌گوید، «احمق! من لباس برای استتار خواستم! تو نمی‌دانی که تنها رنگ محافظت‌کننده روز، قرمز است؟»

در ماه مارس دولت موقت از نمایندگان دوما تشکیل شد، همزمان از جلسات کارگران کارخانجات و نظامیان، ۱۲۰۰ نماینده که بسرعت به ۳۰۰۰ نفر افزایش یافت، انتخاب شدند (در واقع شورای پتروگراد در ۲۷ فوریه شکل گرفت). این آغاز قدرت دوگانه بود. . منتهی، از همان ابتدا یک پرسش مطرح شد. آیا با استعفای تزار، اشرافیت جای خود را به دموکراسی داده و باید جنگ را همراه با متحدین ادامه داد یا اینکه هدف انقلاب ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی روسیه بود؟ در بیانیه دولت موقت قول اصلاحات زیادی زیادی داده شد، اما مهمترین مسائل یعنی جنگ و زمین مسکوت مانده بودند.
در پاسخ به این پرسش که آیا انقلاب فوریه توطئه انقلابیون بود ، باید صریحاً پاسخ نه داد. انقلاب درست مثل همه انقلابات مردمی و بزرگ دیگر مانند غرشی بود در آسمان ابی. برخی بر این عقیده هستند که به تزار برای تصحیح خطاهای خود فرصت کافی داده نشد و «خونخوارانی» چون لنین مردم را به انقلاب کشیدند.
درواقع تأکید بر این نکته به این خاطر است که برخی در مورد ایران نیز، انقلاب را نه نتیجه ترکیبی از بی‌عدالتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بلکه نتیجه توطئه رادیو بی‌بی‌سی، آمریکا ، عده‌ای چپگرا، یا نتیجه خطاهای انقلابیون آن زمان می‌دانند . انقلابیون می‌توانند تا حدی روند یک انقلاب را کند و سریع کنند و با سیاست‌هایی که اتخاذ می کنند انقلاب را به پیروزی یا شکست بکشانند، اما در یک انقلاب مردمی، آغاز انقلاب به دست انقلابیون نیست. سازهای زیادی باید در کنار همدیگر برای شروع یک شورش انقلابی با همدیگر همنوازی کنند. طبعا هر شورشی نیز به پیروزی نمی‌رسد.
آیا سوسیالیست‌ها، در انواع ان، در اقلیت بودند؟ در اینجا نیز پاسخ منفی است. آیا شوراها در پایتخت بر اثر فشار انقلابیون حرفه‌ای ساخته شدند؟ طبعا انقلابیون در ایجاد ان‌ها دخیل بودند اما این نهادی کاملاً مردمی بود که بسرعت در تمام کشور مانند قارچ روئید.

کودتا یا انقلاب؟

در میان بسیاری از روشنفکران اعم از محافظه کار تا انارشیست، این درک وجود دارد که انقلاب فوریه انقلابی دمکراتیک و اکتبر انقلابی ضددموکراتیک بود. یکی از دلایل اصلی چنین تفکری سرنگونی دولت موقت بود. در اینجا منظور حوادث بعد از تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها و شوراها ، اعم از لغو دموکراسی پارلمانی و آزادی احزاب و جنگ داخلی نیست، بلکه تسخیر کاخ زمستانی است. آیا چنین قضاوتی درست است؟
در طی انقلاب شکل جدیدی از قدرت یا حکومت به نام شوراها پا گرفتند. شوراها عمدتا از کارگران، سربازان، و دهقانان و مردم عادی تشکیل می‌شدند و در مقابل طبقات ممتاز و نخبگان قرار داشتند. هدف اصلی شوراها، به اجرا در آوردن اصلاحات، قبل از هر چیز تقسیم اراضی، از بین بردن امتیازهای گوناگون زمینداران اشراف و جنگ هولناکی که هر روز جان عده زیادی را درو می کرد، بود. از طرف دیگر انقلاب، ضدبورژوایی نیز بود. اگر چه این به معنی استقرار فوری سوسیالیسم نبود. لارس لیه، متخصص کانادایی تاریخ روسیه، پس از حوادث فوریه اشکال قدرت در روسیه را چنین توصیف می کند :

1. حکومت تزاری که به طور انحصاری تمام قدرت را در دست داشت، سرنگون شده بود.

2. حکومت شورایی که در پایتخت قدرت نظامی را نیز در اختیار داشت. این قدرت جدید از مشروعیت زیادی برخوردار بود. اکثر اعضای آن‌ها را سوسیالیست‌ها تشکیل می‌دادند.
3. دولت موقت که نهادی غیردموکراتیک و غیرانتخابی بود. این قدرت درحقیقت واکنشی به قدرت شوراها بود و عمدتا از نخبگان لیبرال تشکیل شده بود. درواقع انان پس از تشکیل شوراها و شیوع آن به شکل وسیع در کشور ،غافلگیر و تحت فشار زیادی قرار گرفتند. اما، دولت موقت بسرعت دوستانی در شورای پتروگراد که در طیف چپ میانه قرار می گرفتند یافت.

بنابراین از همان ابتدای شکل‌گیری قدرت‌های جدید، این شورای پتروگراد بود که هم از مشروعیت وسیعی برخوردار بود، هم انتخابی بود، و هم نقش یک حاکمیت مستقل را بازی می کرد. از طرف دیگر بنا بر اعلامیه شماره یک شوراها ، اول مارس ۱۹۱۷، آن‌ها کنترل نیروهای نظامی را در دست خود داشتند. شوراها به نهادی سرتاسری تبدیل شدند و در ماه مارس، ژوئن و اکتبر سه کنفرانس سراسری روسیه را تشکیل دادند. دولت موقت بخش بزرگی از مشروعیت خود را از شوراها می گرفت. از همان ابتدا الکساندر کرنسکی نماینده شوراها در دولت موقت بود . ولی در هر حال، دولت موقت پیشنهاد می‌داد و شورا رسیدگی می کرد. اگرچه در این دوران از قدرت دوگانه نام برده می‌شود اما این شوراها بودند که قدرت اصلی را در اختیار داشتند. در تمام بحران‌هایی که در طی ده ماهه بین دو انقلاب ایجاد شدند، این شورای پتروگراد بود که انها را حل و فصل می کرد. ما درست چنین وضعیتی را در انقلاب ایران نیز داشتیم. درواقع این شخص خمینی بود که قدرت اصلی را در اختیار داشت و بخشی از قدرت خود را به دولت بازرگان داده بود. در تمام بحرانهایی که ایجاد شد این درواقع خمینی بود که حرف آخر را می‌زد. طبعا خمینی به عنوان رهبر انقلاب از چنین مشروعیتی برخوردار بود. مسلما، شورا به عنوان نهادی انتخابی در روسیه، یک نهاد دموکراتیک محسوب می‌شد و قطعا حالت ولی‌فقیه-امت را نداشت، اما با این حال، قدرت دولت موقت در روسیه را می‌توان با قدرت دولت موقت در دوران انقلاب ایران مقایسه کرد.

رتا چایلد دور که بین ماه مه تا اوت ۱۹۱۷ در روسیه بسر می‌برد در کتاب خود، درون انقلاب روسیه، که قبل از انقلاب اکتبر برای انتشار به چاپخانه فرستاده شده بود در مورد شواهد خود از انقلاب روسیه چنین می‌نویسد:
"تقریباً اولین چیزی که من در صبح ورودم به پتروگراد شاهدش بودم ...یک گروه از مردان جوان بود، در حدود ۲۰ نفر، که بنظرم در حال رژه رفتن بودند، انها یک بیرق قرمز که بر روی آن شعاری با حروف بزرگ سفیدرنگی نوشته شده بود را حمل می کردند.
من از کارمند هتل که در کنارم ایستاده بود پرسیدم «چه شعاری نوشته شده است؟»
او جواب داد، «تمام قدرت به دست شوراها»
من پرسیدم «شورا چیست؟»
او به طور مختصر جواب داد: "این تنها حکومتی است که ما الان در روسیه داریم."

لنین شعار « تمام قدرت به دست شوراها» را بر روی پلاکارد یکی از تظاهرکنندگان دیده بود و آن را به یک شعار ملی تبدیل کرد. برای آنکه بتوان شوراها را صحنه بیرون نمود، کودتا لازم بود. این سناریو از سوی ژنرال

کورنیلوف اجرا شد که به شکل مفتضحانه‌ای شکست خورد. دومین شکل مبارزه با آن بزرگ کردن و قرار دادن مجلس موسسان در مقابل آن بود. شوراها از همان ابتدا کنترل خط مشی و پرسنل دولت را در دست داشتند. سؤال اصلی این بود آیا شوراها این قدرت نانوشته خود را می‌توانستند حفظ کنند یا اینکه قدرت انان از طریق مجلس موسسان کم‌کم حذف می‌شد. با افزایش محبوبیت بلشویک‌ها در کشور بویژه در پایتخت، نفوذ انان در شوراها نیز زیاد شد . بلشویک‌ها تنها نیروی سیاسی بودند که از قدرت سازماندهی بالایی برخوردار بودند و در عمل می‌توانستند از حقوق شوراها حمایت کنند، زیرا سوسیالیست‌های چپ سازماندهی قوی نداشتند. در نتیجه، آن‌ها پاسخ حفظ قدرت در دست شوراها بودند.

پس از تلاش ژنرال کورنیلوف برای کودتا سیر حوادث تغییر نمود. اعتماد مردم نسبت به کرنسکی بسرعت کاهش و مخالفین وی ، از جمله بلشویک‌ها ، محبوبیت بیشتری یافتند. بنا به گفته اسمیت، در طی ده ماه اعضای بلشویک‌ها از حدود ۱۰۰۰۰ نفر به ۳۵۰۰۰۰ (۳۵ برابر) رسید. منشویک‌ها نیز کم‌کم از ایجاد دولتی مشترک با کادت‌ها (حزب مشروطه‌خواه دموکرات روسیه که نمایندگان بورژوازی لیبرال بودند) ناامید گشتند. شعارهای بلشویک‌ها «نان، صلح و زمین»، «مرگ بر جنگ امپریالیستی»، «کنترل تولید توسط کارگران»،و «تمام قدرت به شوراها» بشدت در میان مردم محبوبیت یافته بود. در اوایل سپتامبر شورای مسکو لایحه بلشویک‌ها در مورد قدرت را که خواهان یک دولت شورایی بود تصویب کرد. این لایحه به زودی از سوی هشتاد شورای بزرگ و متوسط پذیرفته شد. اس.ار.ها (حزب سوسیالیست‌انقلابی) چپ و بخشی از منشویک‌ها از شعار «تمام قدرت به شوراها» حمایت می‌کردند. در عمل دوران قدرت دوگانه به پایان رسیده بود.

در این دوران، لنین در پناهگاه خود در فنلاند بسر می‌برد. او خواهان بدست گرفتن سریع قدرت بود. وی ۱۰ اکتبر به طور مخفیانه وارد پتروگراد گشت و کمیته مرکزی حزب را برای سرنگونی دولت موقت مجاب کرد، اما تاریخی برای سرنگونی تعیین نشد. زینوویف و کامنف با این پیشنهاد مخالفت کردند. در ۶ اکتبر لشکریان آلمان موفقیت‌های چشمگیری بدست آورد و کرنسکی چندی بعد از ان اعلام کرد که نیمی از نیروهای نظامی را به بیرون خواهد فرستاد. شورای پتروگراد با این اقدام مخالفت نموده و تروتسکی که ریاست آن را به عهده داشت، یک کمیته نظامی-انقلابی ایجاد کرد. بعداً این ارگان جدید دولت موقت را ساقط نمود. تروتسکی مایل بود که سرنگونی دولت موقت پس از دومین کنگره شوراها صورت گیرد. لنین اعتقاد داشت که تمام احزاب درون شوراها به چنین اقدامی رأی نخواهند داد، هر چند که اکثریت با بلشویک‌ها و اس.ار.های چپ بود که از چنین اقدامی حمایت می‌کردند. از نظر او برای پایان دادن به برخی از دودلی‌ها بایستی چنین اقدامی قبل از برگزاری کنگره صورت گیرد تا کنگره در مقابل عمل انجام شده در مورد آن تصمیم گیرد نه اینکه وارد بحث‌های پایان‌ناپذیر در مورد این اقدام شود.

زینوویف و کامنف در ۱۸ اکتبر در روزنامه ماکسیم گورکی تصمیم کمیته مرکزی، در مورد سرنگونی دولت موقت را به اطلاع همه جهانیان رسانیدند و مخالفت خود را با آن اعلام نمودند. آن‌ها نوشتند که «شورش مسلحانه در شرایط کنونی» عملی نابخردانه است. در همین زمان کمیته مرکزی اجرایی شوراها که اکثریت آن با سوسیالیست‌های میانه‌رو، و نه بلشویک‌ها، بود تاریخ آغاز کنگره را از ۲۰ اکتبر به ۲۵ اکتبر تغییر داد. درواقع

بعد از این تغییر بود که سرنگونی دولت موقت بنا بر ایده لنین میسر شد!
کرنسکی، که کاملاً از برنامه بلشویک‌ها اطلاع داشت سعی کرد مواضع خود را تقویت کند. در ۲۴-۲۳ اکتبر دولت چاپخانه‌های بلشویک‌ها را تعطیل کرد. تروتسکی این اقدام را خلاف دستورات قبلی کمیته نظامی-انقلابی شورای پتروگراد قلمداد نمود و به نیروهای انتظامی دستور کنترل راه‌اهن، پل‌ها و مناطق سوق‌الجیشی دیگر را داد. کرنسکی که هیچ نیروی نظامی قوی از او حمایت نمی‌کرد از شهر فرار نمود. دومین کنگره شوراها در شب ۲۵ اکتبر زمانی آغاز شد که نیروهای انتظامی در حال حمله به کاخ زمستانی بودند. در کنگره ، بین ۶۵۰ تا ۶۷۰ نماینده وجود داشت، از آن‌ها در حدود ۳۰۰ نفر بلشویک و ۸۰ تا ۸۵ نماینده از سوسیالیست‌های انقلابی بودند که خود در کمیته نظامی-انقلابی فعال بودند. منشکویک‌ها و سوسیالیست‌رفرمیست‌های راست پس از کمی بحث جلسه کنگره را ترک کردند.
حال پرسش اینجاست: آیا سرنگونی دولت موقت یک کودتا بود؟ در میان اکثر مورخین چپگرا و راستگرا مسأله روشن است. اولی‌ها آن را انقلاب و دومی‌ها کودتا قلمداد می‌کنند. اما درواقع باید به این پرسش‌ها پاسخ داد:

1. آیا دولت موقت، ارگانی انتخابی و دموکراتیک بود که مشروعیت خود را از رأی مردم بدست آورده بود و یا اینکه اکثریت مردم از آن به اشکال دیگری حمایت می‌کردند؟ پاسخ به این پرسش منفی است. شوراها خود را ارگان کنترل دولت موقت می‌دانستند. در ابتدا اکثریت با کسانی بود که طرفدار همکاری با کادت‌ها بودند اما بتدریج این اکثریت تغییر کرد. آیا تغییر اعضای شوراها از طریق انتخاب نمایندگان جدید و یا تغییر عقیده برخی از نمایندگان قدیمی اقدامی غیر دموکراتیک بود؟
2. تمام مردم از طرح بلشویک‌ها برای سرنگونی دولت موقت اطلاع داشتند. دولت موقت موفق نشد نظامیان را برای دفاع از خود متقاعد کند. رجوع به مردم نیز امکان‌پذیر نبود چرا که کرنسکی طرفداران زیادی در میان مردم نداشت
3. علت شروع عملیات نظامی در ۲۴ اکتبر و حمله به کاخ زمستانی در ۲۵ اکتبر ترکیبی از چند عنصر مجزا از هم بود. اول، به تأخیر انداختن شروع کنگره شوراها توسط میانه‌روهایی که در کمیته اجرایی اکثریت داشتند، دوم، آغاز عملیات کرنسکی برای محدود کردن بلشویک‌ها و شورای پایتخت. خواسته اولیه لنین برای سرنگونی دولت فقط پس از این دو حادثه به واقعیت بدل شد.
4. سوسیالیست‌های انقلابی راستگرا و منشویک‌ها اعتراضی به حق شوراها در مورد خلع دولت موقت نداشتند و کنترل دولت موقت را از وظایف آن می‌دانستند. آن‌ها ابتدا کنگره را ترک کردند تا بدین طریق مشروعیت آن مورد سؤال قرار گیرد. دوم، اعلام کردند که حمله به کاخ زمستانی و مبارزه خیابانی به طور همزمان با اجرای کنفرانس، کار در کنفرانس را ناممکن ساخت. اما آن‌ها به خود بازداشت وزرای دولت موقت اعتراض نداشتند بلکه نگران نحوه برخورد بلشویک‌ها با آن وزرا بودند.

طبعا همان‌طور که اسمیت می‌گوید در عملیات بلشویک‌ها «عناصری از کودتا» وجود داشت، اما او نیز با تکیه بر برخی از دلایل بالا معتقد است که دولت موقت به خاطر حوادث و بحران‌های قبل از سرنگونی، عملاً از بین رفته بود.. خانم شیلا فیتزپاتریک روس‌شناس معروف استرالیایی نیز «کودتا» را به دلایل دیگری، از جمله اینکه

امروز اکثریت قریب باتفاق مردم و کارشناسان از اکتبر به عنوان یک انقلاب و نه کودتا یاد می کنند، رد می‌نماید.
آیا انقلاب اکتبر، انقلابی دموکراتیک بود. اکتبر مسلماً انقلابی مردمی و دموکراتیک بود. آیا گرفتن قدرت از یک نهاد غیرانتخابی و دادن قدرت به نهادی انتخابی ، عملی ضددموکراتیک بود؟ اینکه بعداً با شروع جنگ داخلی، لغو دموکراسی انتخابی، لغو آزادی احزاب، و سپس جنایات استالین، روسیه چه راهی را در پی گرفت، به خودی خود نمی‌تواند لزوم انقلاب اکتبر و دموکراتیک بودن لحظه قدرت‌گیری را مورد سؤال قرار دهد. جنگ داخلی نیز نکته‌ای است که باید آن را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

اختلاف بلشویک‌ها و منشویک‌ها

یکی دیگر از مسائلی که به کرات در موردش بحث می‌شود اختلاف بلشویسم و منشویسم بر سر نوع انقلاب است. گفته می‌شود بلشویک‌ها خواهان انقلاب سوسیالیستی و منشویک‌ها بورژوا-دمکراتیک بودند. واقعیت چیست؟
در بین انقلابیون روسیه، کارل کائوتسکی از رهبران بزرگ جنبش سوسیالیستی مارکسیستی محسوب می‌شد. نظر بلشویک‌ها نسبت به وی پس از شروع جنگ اول جهانی و عدم اتخاذ موضع ضد جنگ در ابتدای آن عوض شد و باعث شد که انها از او بشدت دوری جویند. اما در دهه اول قرن بیستم نظرات او مورد احترام هم بلشویک‌ها و هم منشویک‌ها بود. کائوتسکی در سال ۱۹۰۶ در مقاله‌ای به نام «نیروهای محرک و چشم‌انداز انقلاب روسیه» به توصیف انقلاب آینده روسیه پرداخت. کائوتسکی در این مقاله از جمله عنوان کرد که روسیه در راه نه یک انقلاب بورژوایی در معنای سنتی آن و نه یک انقلاب سوسیالیستی بلکه انقلابی منحصربفرد، یعنی چیزی بین این دو نوع از انقلاب، بود. علت اصلی چنین امری این بود، بورژوازی روسیه توانایی رهبری انقلاب را نداشت و می‌بایست سوسیالیست‌ها رهبری انقلاب را به دست می‌گرفتند، از این نظر انقلاب نمی‌توانست بورژوایی باشد. از طرف دیگر، در روسیه دهقانان اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و پرولتاریا به اتحاد با آن‌ها نیاز داشت، اما دهقانان آماده انقلاب سوسیالیستی نبودند. در سال ۱۹۱۷ هنوز بلشویک‌ها ایده اصلی کائوتسکی را قبول داشتند. همه معتقد بودند که شوراهای کارگری-دهقانی قدرتی دمکراتیک بوده و بایستی برنامه‌ای دمکراتیک را به اجرا گذارند. به عبارت دیگر، برنامه انقلاب عمدتا متشکل از ایجاد یک دموکراسی رادیکال، زمین به دهقانان، نابودی طبقه اشراف زمیندار و مدرنیزه کردن کشور بود. از طرف دیگر از نظر بلشویک‌ها، به خاطر رهبری سوسیالیست‌ها، انقلاب خصلتی ضدبورژوایی پیدا می کرد. خصلت انقلاب با توجه به وجود یک بازار ناکارا در دوران جنگ و افزایش تمایلات ضدبورژوایی در میان مردم ضدبورژوایی بود.
بنا به نظر لارس لیه، در زمان انقلاب اختلاف منشویک‌ها و بلشویک‌ها اگرچه سیمایی تئوریک به خود گرفته بود اما درواقع، کنه اختلاف به خاطر حل یک مشکل کاملاً عملی بود: آیا می‌توان مشکلات عمیق جامعه روسیه را با کمک جامعه تحصیل‌کرده که متعلق به اقشار بالای جامعه بودند حل کرد و یا اینکه بایستی برای حل مشکلات به

نوع جدیدی از قدرت حاکمه ، فقط با پشتیبانی خلق، کارگران و دهقانان، اتکا نمود؟ آیا این قدرت جدید می‌تواند با نخبگان، متخصصین، و افراد تحصیل کرده به نوعی توافق و مصالحه برسد؟ بنابراین اختلاف این دو جناح قبل از آنکه ایدئولوژیک باشد حل یک مشکل عملی بود . حال، این اختلاف طبعا جنبه تفاوت نظری نیز به خود می گرفت. منشویک‌ها با تکیه بر جنبه بورژوایی انقلاب، مصالحه با بخشی از بورژوازی از جمله دولت موقت را ضروری می‌دانستند. از طرف دیگر، بلشویک‌ها به دلایل بالا، امکان سازش با بورژوازی را نامحتمل می‌پنداشتند، ضمن آنکه روسیه بنا به تزهای اوریل لنین می‌توانست در راه سوسیالیسم قدم بردارد.

با توجه به شدت اختلافات طبقاتی در جامعه در آن زمان، بلشویک‌ها امکان حمایت جامعه نخبگان روسیه از اهداف انقلاب، حتی اگر پسوند دموکراتیک می‌داشت، را ناچیز می‌شمردند. آن‌ها گفتند: جامعه تحصیل کرده روسیه بسرعت بر علیه شوراها اقدام خواهد کرد و در پی اتحاد با لیبرال دموکرات‌های مشروطه‌خواه و ارتش بر علیه انقلاب و برقراری «دیکتاتوری بورژوایی» اقدام خواهند نمود. چندی بعد از انقلاب فوریه با تلاش کورنیلوف برای حمله به پتروگراد و سرنگونی شوراها موقعیت منشویک‌ها بسیار ضعیف شد.

معضل انقلاب روسیه این بود که هر دو این نظرات بدون خطا نبودند. بلشویک‌ها به خوبی سیر حوادث را حدس زدند و در عمل نشان داده شد که به کادت‌ها نمی‌شد اعتماد نمود. اما از سوی دیگر، این نیز یک واقعیت تلخ بود که بدون کمک قشر تحصیل کرده ومتخصصین امکان بازسازی جامعه وجود نداشت. اعتماد بیش از حد منشویک‌ها به کادت‌ها و لیبرال‌دموکراتها در عمل شکست خورد. این شکست مربوط به درک غلط آن‌ها از این نیرو، عدم همکاری نیروهای طرفدار بورژوازی و تلاش آن‌ها برای سرنگونی حاکمیت شوراها، بی‌اعتمادی مردم به این نیروها، و کم کاری خود منشویک‌ها بود. سوخانف از رهبران منشویک‌ها در این باره نوشت:

"بلشویک‌ها به شدت و بدون انقطاع کار می کردند. آن‌ها هرروز بی‌وقفه در میان توده‌ها، در کنار نیمکت‌های کارخانه‌ها بودند. در پتروگراد به مناسبت هر روز فرخنده‌ای، سخنرانان بزرگ و کوچک در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها سخنرانی می کردند. برای توده‌ها، آن‌ها به یکی از خودشان بدل شدند، زیرا همیشه حضور داشته و در مهمترین و جزئی‌ترین مسائل مهم کارخانه و سربازخانه‌ها رهبری را در دست داشتند. آن‌ها به تنها امید مبدل گشتند."

بلشویک‌ها با تکیه بر فعالیت بی‌وقفه خود، و نه کشیدن نقشه‌های «شیطانی» توانستند اعتماد مردم را جلب کنند و شعارهای خود را به شعارهای مردم تبدیل کردند. از سوی دیگر بی‌اعتمادی آن‌ها کاملاً درست بود و دقیقاً معضل بزرگ در اینجا بود که استفاده از قشر تحصیل کرده هم لازم و هم غیرممکن بود.

نظر لنین در رابطه با دهقانان نیز مشخص بود، کارگران می‌بایست رهبری دهقانان را کسب می کردند و هر «گامی در جهت سوسیالیسم»، از جمله ملی کردن بانک‌ها می‌بایستی با حمایت دهقانان انجام می‌شد. در طی ده ماهه انقلاب، در بسیاری از مناطق دهقانان و شوراها زمین‌ها را تقسیم نموده بودند. آن‌ها اگر چه عمدتا طرفدار حزب سوسیالیست انقلابی بودند، اما به خوبی از مواضع بلشویک‌ها در مورد تقسیم اراضی آگاهی داشتند. جلب حمایت دهقانان ، کلید رمز پیروزی بلشویک‌ها هم در طی انقلاب اکتبر و هم جنگ داخلی، بود.

از این رو، در ابتدا انقلاب اکتبر نه یک انقلاب سوسیالیستی بلکه انقلابی دموکراتیک با رگه‌های سوسیالیستی

بود. در عمل با توجه به مشکلات انقلاب و عدم وقوع انقلاب در کشورهای دیگر، در برخی از نوشته‌های آخر عمر لنین ، گذار به سوسیالیسم یعنی طرفداری از ایده رهبری دهقانان تا سوسیالیسم به چشم می‌خورد.

خشونت انقلاب

قبل از شروع جنگ اول جهانی ، امپراتوری روسیه بزرگترین ارتش جهان را داشت. تعداد تلفات آن نیز در طی جنگ بسیار زیاد بود. روسیه ۱۲ میلیون نیروی نظامی را به جنگ فرستاد و ارقام تلفات آن (کشته ، زخمی، ناپدید شده، و اسیر) به حدود ۷۶ درصد از این نیرو، یعنی 9,15 میلیون نفر رسید (ارقام سایت Historylearningsite.co.uk). از این میان، تعداد کشته‌شدگان 1,7 ، مجروحین 4,9 ، و مجموع ناپدیدشدگان و اسرای جنگی 2,5 میلیون نفر تخمین زده می‌شود. در طی جنگ جهانی اول در حدود ۱۸ میلیون نفر به قتل رسیدند. یکی از دلایل اصلی آغاز انقلاب، جنگ بی‌معنی جهانی بود که تعداد زیادی کشته و زخمی به جا گذاشته بود.

انقلاب فوریه مصادف با هفته ۱۳۵ و انقلاب اکتبر با هفته ۱۷۰ جنگ بود. در طی این دوران انقلابی که معمولاً از آن به عنوان دوره خونین انقلابی نام برده می‌شود، تخمین زده می‌شود که ۲۵۰۰ نفر در حوادث انقلابی به قتل رسیدند. در طی همین دوره بیش از 1,5 میلیون نفربه قتل رسیدند. در بین دو انقلاب به علت بحران روسیه تعداد تلفات کاهش بسیاری یافت و کل تلفات به بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

تعداد کشته‌شدگان انقلاب فوریه در پتروگراد به حدود ۱۵۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. برای بزرگداشت کشته‌شدگان انقلاب فوریه، در حدود یک میلیون نفر، در بزرگترین تظاهرات پتروگراد تا آن زمان، در خیابان‌های آن شهر شرکت نمودند. در ده ماهه انقلاب نیز به خاطر آزاد کردن همه زندانیان از جمله مجرمین و جنایتکاران و نیزنبود پلیس، پتروگراد به یک شهر ناامن بدل شد.

از حوادث مهم ده ماهه انقلاب، حوادث روزهای ژوئیه بود. این حوادث منجر به تغییر روند انقلاب شد. در روسیه ۱۷۰ میلیونی، در حدود 2,7 میلیون نفر در پایتخت آن، پتروگراد، زندگی می‌کردند. کارگران در حدود پنج درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، اما در پایتخت تمرکز کارگران بسیار زیاد بود. نزدیک به چهارصدهزار کارگر کارخانه در انجا زندگی می‌کردند. همچنین این شهر در حدود سیصدهزار سرباز در پادگان‌ها و سی هزار ملوان و سرباز نیز در کرونشتات داشت. در ابتدای انقلاب، تعداد اعضای بلشویک‌ها در پتروگراد فقط ۲۰۰۰ نفر بود (0,5 % از کارگران شهر). بلشویک‌ها به جز کمیته مرکزی، سازمان نظامی حزب، و کمیته پترزبورگ ، هرکدام با مسئولیت‌های جداگانه، را در این شهر داشتند.

در ماه ژوئن، عده‌ای از اعضای سازمان نظامی بلشویک‌ها در مقابل تلاش‌های کرنسکی برای تشدید مجازات‌های انضباطی سربازان و اعزام انان به جبهه‌های جنگ تصمیم به یک تظاهرات مسلحانه سربازان گرفتند. اما به خاطر مخالفت شورای پتروگراد تظاهرات لغو شد. شورای شهر در عوض تظاهراتی در ۱۸ ژوئن ترتیب داد که بلشویک‌ها در آن فعالانه شرکت کردند به طوری که سوخانوف منشکویک در خاطرات خود از آن به عنوان تظاهراتی که فقط شعارهای بلشویکی در ان دیده می‌شدند، یاد کرد.

کرنسکی و دولت موقت دستور حمله نظامی در جبهه‌های جنگ را داد. حمله شکست خورد و چهار وزیر کادت در اعتراض به کرنسکی در دوم جولای دولت را ترک کردند. در نتیجه نمایندگان بورژوازی در دولت در اقلیت قرار گرفتند. در عین حال، تعداد زیادی از سربازان در جبهه به قتل رسیدند. تعداد تلفات روسیه در بین ۱۸ ژوئن تا ۶ جولای ۱۹۱۷ بنا به نوشته استفن انتونی اسمیت، ۱۹۶۸ افسر و ۵۶۳۶۱ سرباز بود.

در ۳ جولای یکی از هنگ‌های نظامی که تحت تأثیر کمونیست‌های انارشیست قرار داشتند تظاهراتی راه انداخت که کارگران نیز به این تظاهرات پیوستند. ادامه تظاهرات به روز بعد موکول شد. در همین روز، عده‌ای از تظاهرکنندگان مسلح، تلاش به بازداشت کرنسکی کردند، ولی موفق نشدند. کمیته مرکزی بلشویک‌ها مخالف تظاهرات مسلحانه بود و از ترس تلاش عده‌ای برای سرنگونی دولت موقت، که انرا در آن شرایط نادرست می‌پنداشت، اطلاعیه‌ای برای منع شرکت در تظاهرات نوشت که قرار بود در پراودا به چاپ رسد. در آخرین لحظه آن‌ها تصمیم گرفتند که برای رهبری تظاهرات در آن شرکت کنند. این تصمیم به‌قدری دیر گرفته شد که نتوانستند متن دیگری را تهیه کنند و قسمتی از صفحه اول پراودا ، جای خالی اعلامیه عدم شذکت در تظاهرات، در روز چهارم جولای ۱۹۱۷ سفید باقی ماند.

در تظاهرات نیم میلیون نفر با شعار همه قدرت به دست شوراها شرکت کردند. در این میان در حدود بیست هزار نفر از نظامیان نیز شرکت داشتند. با حمله نظامیان به تظاهرات، خشونت بالا گرفت و ۵۶ نفر (مطابق ویکیپدیا، ۲۴ نفر) کشته و عده زیادی زخمی شدند. بخشی از کمیته نظامی بلشویک‌ها تصمیم به شورش نظامی داشت چیزی که رهبری حزب با آن مخالفت کرده بود. در هر حال تظاهرات به عنوان تلاش بلشویک‌ها برای سرنگونی دولت تلقی شد و تروتسکی و چندی دیگر از رهبران بلشویک‌ها دستگیر شدند. لنین به فنلاند فرار کرد. بسیاری از مردم به این نتیجه رسیدند که شورای پتروگراد خواهان به دست گرفتن قدرت نیست. روزهای جولای و نیز پس از آن تلاش کورنیلوف به کودتا باعث گشت که مردم از سوسیالیست‌های میانه‌رو روی برگردانند.

در روز یک‌شنبه ۲۲ اکتبر، سه روز قبل تصرف کاخ زمستانی، چندصد هزار نفر در پتروگراد در طرفداری از شورای شهر پتروگراد در خیابان‌های آن شهر به تظاهرات پرداختند. در صورتی که در موقع دستگیری وزرای دولت موقت درگیری سختی صورت می گرفت دولت در بهترین حالت می‌توانست ۲۵۰۰۰ طرفدار مسلح را جمع کند. این رقم برای شوراها ۱۰۰۰۰۰ نفر، توسط مایک هاینس ، تخمین زده می‌شود. تعداد تلفات شروع انقلاب اکتبر در مقایسه با انقلاب فوریه بسیار کم بود. در حدود پانزده کشته و همین تعداد زخمی. البته در برخی از شهرها این روند به سادگی پتروگراد پیش نرفت. در مسکو مقاومت شدیدی در دفاع از دولت موقت صورت گرفت. و چند صدنفر کشته و زخمی به جای گذاشت. اما در اکثر مناطق ،گذار قدرت به شوراها به آسانی صورت گرفت.

ولی این فقط ابتدای کار بود. مخالفین داخلی و خارجی انقلاب اکتبر بزودی نیروهای خود را برای مقابله با آن به میدان مبارزه اوردند. دولت موقت در جاهایی که توانست بخش‌هایی از ارتش قدیم را برای مقابله با انقلاب به خدمت گیرد، بیشترین تلفات انسانی ایجاد شد. این جنگ داخلی بود که حمام خون بوجود آورد و درد و عذاب

بزرگی را برای مردم امپراتوری قدیم روسیه ایجاد کرد و نه حوادث مستقیم انقلابی که به سرنگونی تزار و دولت موقت منجر گشت.

تغییرات

جامعه روسیه بعد از انقلاب فوریه بسرعت رادیکالیزه شد. در ابتدا، بورژوازی لیبرال فکر می‌کرد که می‌تواند انقلاب را به راه راست هدایت کند. شکاف در جامعه، در نتیجه بی‌عدالتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سرکوب‌های سیاسی و جنگ بسیار زیاد بود. از همان ابتدای انقلاب، اکثریت مردم متمایل به سوسیالیست‌ها بودند. حتی اگر در همان روزهای اول انقلاب فوریه انتخابات آزاد برگزار می‌شد، بورژوازی شانسی در مقابل چپ نداشت. این واقعیتی بود که کادت‌ها و اکتبریست‌ها نیز از آن خبر داشتند. از همین رو خروج کادت‌ها از دولت موقت در دوم جولای دلالت بر همین موضوع داشت. از نظر لنین بعد از سرنگونی تزار، ادامه همکاری با بورژوازی ناممکن بود.
در طی دورانی طولانی بویژه پس از انقلاب فوریه، تضاد در جامعه در سطوح مختلف اجتماعی در حال تشدید بود. در انقلاب نیروهای نظامی نقش مهمی را ایفا کردند. در ارتش، در طی دهه‌ها بین سربازان و افسران دیوار بلندی کشیده شده بود. وجود افسرانی از طبقه متوسط نیز نتوانست دید بسیار پایینی که افسران نسبت به زیردستان خود داشتند را تغییر چندانی دهد. قطبیدگی مشابهی نیز در کارخانه و روستاها وجود داشت. در جامعه شهری در میان روشنفکران راست و حتی چپ نیز نظر مساعدی در مورد دهقانان وجود نداشت. لیبرال‌ها دهقانان را « توده‌های تاریک» می‌نامیدند.
در طی انقلاب کمیته‌های دهقانی شکل گرفتند که در آن‌ها گاهی به جز دهقانان، معلمین و کشیش‌ها نیز به چشم می‌خوردند. قبل از تلاش برای کودتا توسط کورنیلوف، در جامعه خوش‌بینی نسبت به آینده و امکان حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب، وجود داشت اما این خوش‌بینی پس از حوادث جولای-اوت به بدبینی بدل گشت. دهقانان امکان کسب زمین به طور قانونی را ناچیز شمردند. این باعث گردید که غصب زمین و استفاده از خشونت در مقابل مالکین اراضی بیشتر شود.
همین موضوع در مورد کارگران نیز وجود داشت. در اوایل ماه مارس کارگران ساعات کار هفتگی را کاهش دادند و دستمزدها افزایش یافت. اما پس از روزهای جولای-اوت، امکان کسب تمام قدرت توسط شوراها بیش از هر زمان دیگری خارج از دسترس پنداشته می‌شد؛ با شیوع غصب زمین مالکین توسط دهقانان، تقاضا برای کنترل کارخانه‌ها توسط کارگران نیز بیشتر گشت. برخی از صاحبان کارخانه‌ها برای منضبط کردن کارگران، آن‌ها را به محل کار راه نمی‌دادند. گاهی آن‌ها به دلیل کمبود مواد اولیه دست به چنین اقدامی می‌زدند. کارگران نیز در بسیاری از کارخانه‌ها کنترل آن‌ها را خود به دست گرفتند.
به عبارت دیگر تلاش برای حل مسأله قدرت از طریق کودتا و استیصال دولت موقت برای حل مسائل نه تنها عقربه ساعت را به عقب بازنگرداند بلکه باعث رادیکالیزه شدن کارگران، دهقانان و سربازان شد. وقتی که در دولت موقت اکثریت با سوسیالیست‌ها بود (بعد از رفتن کادت‌ها) و اس.ار.ها و منشویک‌ها به خاطر اتحاد

کشور به خواسته‌هایی چون تقسیم اراضی که همه سوسیالیست‌ها بر سر آن توافق داشتند، اهمیت جدی نمی‌دادند استقبال انان از بلشویک‌ها چندان عجیب نبود.
به عبارت دیگر، لنین با توجه به موقعیت جامعه و نقش طبقات اجتماعی به درستی امکان همکاری با بورژوازی را رد کرد. از سوی دیگر بلشویک‌ها با طرح شعارهایی درست که بسرعت توسط کارگران، دهقانان ، روشنفکران و زحمتکشان پذیرفته شدند، و با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توانستند به سوی کسب قدرت حرکت نمایند. سیر حوادث نشان می‌دهد که در موارد بسیاری بلشویک‌ها مجبور بودند سیاست‌های خود را تصحیح کنند. اما این به معنی آن نبود که آن‌ها هر حرکت و گرایش مردمی را لبیک گفتند. آن‌ها سعی کردند برنامه‌ها و سیاست‌های کلی خود را اجرا کنند. این بلشویک‌ها نبودند که تخم نارضایتی را در دل مردم کاشتند. آن‌ها خواهان نان، صلح ، زمین و شرایط بهتری برای زندگی بودند. رابطه رهبری انقلاب و مردم یک رابطه متقابل بود. بلشویک‌ها تلاش می‌نمودند که ارتباط مشکلات مردم با ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را به انها نشان دهند و سطح آگاهیشان را بالا برند. در این رابطه آن‌ها در مقابل اشتباهات تاکتیکی و تحلیلهای خود کاملاً فروافتاده بودند و در صورت لزوم آن‌ها را تصحیح می کردند. یکی از محبوب‌ترین نقل‌قول‌های لنین از فاوست گوته«دوست من، تئوری خاکستری است. اما درخت جاودان زندگی سبز است." بود.
انقلاب با همه کژی‌هایش اقدام‌ها ی تاریخی را به ثبت رساند: صلح با المان، نوع جدیدی از قدرت حاکمه، شوراها. پذیرش کنترل کارگری در کارخانه‌ها، تقسیم اراضی در بین دهقانان، حق تعیین سرنوشت، حق برابر زن و مرد در کار و ازدواج، حق طلاق ، حمایت از حق مادری، پذیرش حقوق همجنس‌بازان (آن هم در یک قرن پیش) ، آزادی دینی برای همه (اعطای حقوق برابر به یهودیان که همیشه تحت فشار دینی بودند.) و جدایی دولت و آموزش از کلیسا ، حق تحصیل رایگان، حق برابر برای بچه‌هایی که خارج از ازدواج بدنیا می‌امدند با دیگر فرزندان، رفع محدودیت‌های سقط جنین...
همه انقلابیون رادیکال در مقابل پرسش اهمیت انقلاب اکتبر بی‌مهابا دچار سکوت می‌شوند. آن انقلابی بود که با آرزوها و ارمان‌های زیبایی برپا شد، و موفقیت‌های بسیاری کسب کرد. از طرف دیگر، آن انقلابی بود که به دلایل فراوان از جمله اشتباهات بزرگ انقلابیون ، موجب جنایات هولناکی شد. آیا آن طور که لیبرال‌ها می‌گویند هر انقلابی متکی بر ارمان‌های انسانی محکوم به شکست است؟ نتیجه هر انقلابی کشتار بی‌پایان و تراژدی است؟
در اینجا کافیست بیاد اوریم ما در مقابل کسانی که از قهرمانی‌های سربازان خود در طی جنگ اول جهانی که در آن میلیون‌ها انسان بی‌گناه بدون هیچ دلیلی کشته شدند، داستان‌ها می‌نویسند و از پلیدی‌های اکتبر می‌گویند ، نیازی به توضیح نداریم. آن‌ها میلیون‌ها هندی و آفریقایی را وارد جنگی کردند که اساساً هیچ اطلاع و رابطه‌ای با اختلافات کشورهای اروپایی نداشتند و نمی‌دانستند دعوا برای چیست. اورلاندو فیگو در کتاب بسیار پرطرفدار خود» تراژدی مردم» می‌گوید اگر لنین را به جلسه شوراها در ۲۴ اکتبر راه نمی‌دادند، سرنوشت تاریخ عوض می‌شد. کافیست به او یادآوری شود که اگر کشورهای امپریالیستی وارد جنگ نمی‌شدند، شاید امروز دنیا به گونه دیگری بود. یا اگر کشورهای امپریالیستی به دولت جوان روسیه حمله نمی کردند، شاید ما با شرایط

دیگری روبرو بودیم. اگر کودتای کورنیلوف صورت نمی‌گرفت... اما همه ما می‌دانیم که «در اگر نتوان نشست». اما این پاسخی نیست که ما بتوانیم به آن بسنده کنیم. چرا که واقعیت جنایات هولناکی که پس از انقلاب صورت گرفت، همچنان به قوت خود باقی است. از سوی دیگر باید این پرسش را در مقابل خود قرار دهیم: چرا در زمانی که خروشچف گوشه‌هایی از جنایات استالین را برای همه دنیا فاش کرد، اتحاد شوروی بالاترین محبوبیت را در سطح جهان داشت؟ در دورانی که کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در پی‌ازادی بودند، اکتبر برای بسیاری از انقلابیون یک نقطه امید محسوب می‌شد.

امروز، در شرایطی که دیگر اتحاد شوروی وجود ندارد با خیالی راحت‌تر می‌توان هم از اکتبر دفاع و هم از آن انتقاد کرد. دفاع از اکتبر به معنی تکرار آن نیست. دفاع از اکتبر به معنی دفاع از ارمان‌های انسانی و انقلابی آن برای ایجاد جهانی بهتر است. ادامه روایت آن بدون تکرار خطاهایش است. رد خطاهای آن به معنی رد ارزوهایش نیست. از این رو اکتبر برای همه کسانی که می‌خواهند از آن بیاموزند، نه یک تراژدی بلکه یک نقطه امید است. ادامه راه اکتبر به معنی ایمان آوردن به وجود یک الترناتیو برای جهان نابسامان ماست، اکتبر به ما می‌اموزد که این راه ساده‌ای نیست و مقاومت در برابر چنین الترناتیوی بسیار سخت خواهد بود. اما ما اکنون تجربه یک قرنِ پیش مبارزان انقلابی را در اختیار داریم. ما می‌توانیم، در صورتی که حوادث تاریخی را با دیده انتقادی و نه فقط با تکرار فاکت‌های راست و دروغ راست‌گرایان، و حتی چپ‌گرایانی که نمی‌توانند خطاهای آن را ببینند، بنگریم. اکتبر به ما نشان داد امکان ساختن جهانی دیگر وجود دارد. به قول چاینا میویل، پرسش تاریخ فقط این نیست که چه کسی فرمان لکوموتیو تاریخ را در اختیار دارد، بلکه در عین حال یافتن راهی مناسب برای مقصدمان است!

متفکرین راست‌گرا همیشه تلاش کرده و می‌کنند که هر انقلابی را یک تراژدی معرفی کنند. این ایده‌الیسم انقلابیون و توده مردم است که سر از جهنم در می‌اورد. متأسفانه در این میان برخی از نیروهای چپ نیز به دلایل گوناگون به این خیل پیوسته‌اند. آنچه که در این میان ناگفته می‌ماند شرایط پیش از انقلاب است. این نه خود انقلاب بلکه شرایط پیشاانقلابی است که حکایت از تراژدی مردم دارد. زیرا به گفته والتر بنجامین، انقلاب یعنی کشیدن ترمز قطاری است که به سمت فاجعه می‌رود. آیا مردم و انقلابیون در شرایطی که این قطار در حال سقوط در دره نیستی است، چاره‌ای جز کشیدن ترمز قطار دارند؟ انقلاب درواقع نه یک حمله بلکه دفاع از خود است! جلوگیری از سقوط به دره نیستی. تنها نقطه امید. آیا با تغییر مسیر حرکت قطار می‌توان انتظار بهبود اوضاع را یافت؟ در این جاست که باید گفت: قطعاً کشیدن ترمز کافی نیست بلکه راه آینده نیز مهم است!

زمانی ویکتور سرژ ، انقلابی بلژیکی که سال‌ها در زندان‌های استالین بسر برد و از منتقدین استالین و برخی از سیاست‌های لنین از همان ابتدای انقلاب بود نوشت: "اغلب گفته می‌شود که «همه پلیدی استالینیسم از همان ابتدا در لنینیسم نهفته بود». خوب، من با آن مخالفتی ندارم. جز اینکه بلشویسم دربردارنده پلیدی‌های دیگری نیز بود، بسیاری از پلیدی‌های دیگر، و همه کسانی که در سال‌های اول نخستین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی زندگی کردند نباید این را فراموش کنند. اما آیا قضاوت در مورد یک مرد زنده از طریق میکرب‌های

مرده‌ای که از طریق کالبدشکافی یک جسد آشکار می‌شود-و شاید او از همان ابتدای تولد ناقل آن‌ها بوده است-امری منطقی محسوب می‌شود؟» به عبارتی او ضمن دفاع از بلشویسم و رد استالینیسم از برخی از گرایشات غلطی که در بلشویسم وجود داشت انتقاد می کند.

بزرگترین اشتباه انقلابیون روسیه اعم از بلشویک، منشویک و اس.ار. عدم تلاش کافی برای اتحاد سوسیالیست‌ها حول یک پلاتفرم انقلابی بود. اگر آن‌ها شجاعت پذیرش چنین اقدامی را داشتند، شاید گونه‌ای از تکثرگرایی و دموکراسی در روسیه نهادینه می‌شد. آیا انقلابیون امروزی وُسع نادیده گرفتن چنین درسی را دارند؟

چپ فقط با دفاع از میراث انقلابی خود، و نه سکوت و یا تکرار دروغ‌های مرسوم در مورد انها، با انتقاد از اشتباهات و پلیدی‌های آن‌ها می‌تواند به آینده خود امیدوار شود. بدون کمک گذشته، تسخیر آینده ناممکن است. شرط اول، داشتن یک برنامه و استراتژی مناسب برای آینده است، اما با کتمان تاریخ خود نمی‌توان واقعیت را تغییر داد. هر نسلی تاریخ خود را رقم می‌زند اما نفی همه کردار گذشتگان، دستاوردها، رنج‌ها و مبارزات انها، رهایی‌بخش نخواهد بود! آن‌ها که شعار آشتی و مصالحه با دیگر طبقات را می‌دهند، چگونه می‌توانند مصالحه با گذشته جنبش کارگری، و برخورد منصفانه با آن را رد کنند؟

منابع

- ویکیپدیا
- چاینا میویل، اکتبر
- نیولفت ریویو
- استفن اسمیت، انقلاب در روسیه
- ژاکوبن
- لارس لیه، لنین
- طارق علی، لنین
- شیلا فیتزپاتریک، انقلاب روسیه
- لئون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه